

مکتب فرانکفورت و نیچه

نوشته هانس گئورگ گادامر

ترجمه حامد فولادوند

گادامر، هانس گئورگ، ۱۹۰۰-۲۰۰۲ م
مکتب فرانکفورت و نیچه / نوشته هانس گئورگ گادامر؛ ترجمه حامد فولادوند. --
تهران: مهرنوش، ۱۳۸۴.

۱۱۳ ص.

ISBN: 964-96155-0-4

پشت جلد به فرانسه: Nietzsche et l'école de Frankfort عنوان دیگر:

مکتب فرانکفورت و نیچه

Nietzsche l'antipode, le dRame de Zarathoustra

عنوان اصلی:

suivi de Nietzsche et nous, 2000 .

۱۵۰۰ تومان

فهرست نویسی بواساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه به صورت زیر نویس:

۱. نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م. Nietzsche, Feidrich نقد و تفسیر.

۲. فلسفه آلمانی -- قرن ۱۹ م. -- تاریخ و نقد. ۳. مکتب فرانکفورت Frankfort school

of sociology. ۴. نظریه انتقادی. الف. فولادوند، حامد، ۱۳۲۳ - ، مترجم. ب. عنوان. ج.

عنوان: نیچه مکتب فرانکفورت.

۱۹۳

B ۲۳۱۷ / گ ۲، ۷

۱۳۸۴

م ۸۴-۳۶۱۴

کتابخانه ملی ایران

مهرنوش: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان دوازدهم فروردین، کوچه نوروز، شماره یکم، واحد پنجم.

تلفن و نمابر: ۶۶۹۶۶۷۴۸

مکتب فرانکفورت و نیچه

نوشته هانس گئورگ گادامر

ترجمه حامد فولادوند

طرح جلد از کارگاه گرافیک سپهر

شابک: ۹۶۴-۹۶۱۵۵-۰-۴

چاپ اول: ۱۳۸۴ ش

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفنگاری و صفحه آرایی پورسینا

چاپ: سمارنگ

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

فهرست

یادداشت ناشر	
حامد فولادوند	
پیش‌گفتار	۱
گادامر، آدورنو، هویکهایمر	
نیچه و ما	۳۱
گادامر	
نیچه کاشف افق‌های دوردست	۴۳
نیچه	
نیچه و خرد	۷۱
نمایه:	۹۳

یادداشت ناشر



نوشته حاضر سومین کتاب از «مجموعه‌ی مطالعات جانب غربی» و درباره آراء فریدریش ویلهلم نیچه است. این فیلسوف تاثیرگذار در تفکر معاصر این بار از منظر متفکران حوزه فلسفی فرانکفورت ارزیابی شده است.

این نوشته مشتمل بر مناظره‌ای میان گادامر و آدورنو و هورکهایمر و نیز به انضمام مقاله‌ای از گادامر است که به بررسی و نقد تفکر نیچه خصوصاً در چنین گفت زرتشت می‌پردازد.

در پایان از همکاری آقای محمد میلانی که در بازخوانی متن و تهیه نمایه کتاب ناشر را همراهی کردند کمال تشکر بجای آورده می‌شود.

مهرنیوشا

پاییز ۸۴

پیش‌گفتار



اندیشه‌ورزی و خردگریزی: از نیچه تا مکتب فرانکفورت

دفاع از «عقلانیت» به هر قیمت
کاری خطرناک و ضدحیات است
نیچه

بیشتر بزرگان اندیشه و ادب قرن بیستم کم و بیش تحت تاثیر افکار
نیچه (۱۹۰۰-۱۸۴۴ م) قرار گرفتند. هانس گنورگ گادامر^۲، چهره‌ی
برجسته هرمنوتیک فلسفی، ماکس هورکهایمر^۳ و تئودور آدرنو^۴
بنیان‌گذاران «مکتب فرانکفورت»^۵ از آن جمله‌اند. تاثیرپذیری این
صاحب‌نظران نتیجه‌ی عوامل گوناگونی بوده است، اما به استناد مطالب
کتاب حاضر^۶ و دیگر اطلاعات موجود پس از جنگ جهانی اول، افکار
انتقادی، خردگرای و نیز هرمنوتیکی نیچه در محافل روشنفکران آلمان

۱- در مورد مفهوم «تاثیر» ر.ک. به در شناخت نیچه، نشر نادر، تهران ۱۳۸۴ ش.

2- Hans Georg Gadamer 3- Max Horkheimer 4- Theodor Adorno

5- Ecole de Francfort

۶- ر.ک. به: "Nietzsche l'Antipode, le drame de Zarathoustra" éd. G. Gadamer " 2000 Allia
H. این نوشته‌ی گادامر شامل یک گفت‌وگویی سه نفره Über Nietzsche und uns است که در ۳۱
ژوئیه ۱۹۵۰ صورت گرفته و یک سخنرانی Nietzsche der Antipode که گادامر در اکتبر ۱۹۸۱ م
ایراذ کرده است.

بازتاب وسیعی یافت.

در مورد تأثیرپذیری اندیشه‌ورزان نام برده می‌توان به دو نکته‌ی مهم اشاره کرد:

۱. نگرش تفسیری و تاویلی^۱ نیچه و به ویژه نظرگاه محوری^۲ وی مورد توجه گادامر و برخی از پیروان هرمنوتیک جدید قرار گرفت.

۲. نقد ریشه‌ای و پیش‌تاز نیچه از آرمان‌های عصر روشنگری^۳ و مدرنیته^۴ پاسخ‌گوی برنامه‌ی پرچمداران «نظریه‌ی انتقادی»^۵ بود، یعنی آنان برخی از نظریات وی را به وام گرفتند و توسعه دادند: مثلاً مضامینی چون عقلانیت و سلطه، خردابزاری، اخلاق‌زدایی، از خود بیگانگی و هگل‌زدایی کم و بیش ریشه در افکار نیچه دارند.^۶

البته برآورد دقیق انعکاس آرا این اندیشمندی «خلاف زمانه»^۷ بر اندیشه‌ی سه متفکر نام برده و به‌ویژه گادامر به پژوهش ژرفی نیازمند است و ما در این پیش‌گفتار به بحث نقد خرد نزد نیچه و پیروان «نظریه انتقادی» اکتفا خواهیم کرد، زیرا هم نیچه و هم «مکتب فرانکفورت» به

۱- نیچه در آثارش به «بدر هرمنوتیک» شلایر ماکسر F. Schleiermacher اشاره کرده است. پژوهش‌های اخیر «بار» هرمنوتیکی اندیشه‌ی نیچه را به جد گرفته است و امروز برخی از کارشناسان او را در کنار بزرگان فلسفه‌ی هرمنوتیک قرار می‌دهند. نگرش تفسیری *interprétatif* نیچه (که نظر فوکور و دلوز را جلب کرد) در نوشته‌هایش مشهود است: برای نمونه رک. به: حکمت شادان، گفتار ۳۷۴، کتاب ۵؛ فراسوی نیک و بد، گفتار ۳۸، سیدهدم، غروب بتان.

۲- *perspectivism* نیچه به تنوع و تعدد دیدگاه‌ها تکیه می‌کند. مقوله‌ی «نظرگاه محوری» تفسیر و تعبیرهای مختلفی از واقعیت را مطرح می‌کند و برداشت‌ها را نامحدود می‌داند. رک. به حکمت شادان، همانجا.

3- Aufklärung

4- modernité

۵- منظور از «نظریه انتقادی» مجموعه نگرش‌های نومارکسیستی *néo-marxiste* «مکتب فرانکفورت» است. اصطلاح «نظریه انتقادی» *théorie critique* عنوان یکی از نوشته‌های هورکهایمر است. رک. به:

M. Jimenez, "Adorno, art, idéologie et théorie de l'art", éd. U.G.E. 1973, p. 36

۶- رک. به: P. L. Assoun, G. Rauter, "Marxisme et théorie critique", éd. Payot, 1978, pp. 113.

۱78 «مکتب فرانکفورت» بدون تردید عقاید ضدبسیمنی *anti-système* و «خردگریز» خود را با الهام گرفتن از نیچه‌ی آزاداندیش تدوین کرده است.

۷- واژه‌ی *unzeit gemas* بیشتر مخالف جریان و معترض بودن را بیان می‌کند.

عقلانیت و کسوف^۱ آن پرداخته‌اند. بنابراین، پس از معرفی کوتاه گادامر به بررسی اجمالی «مکتب فرانکفورت» و مناسبات نیچه با خرد و خردمحوری توجه خواهیم کرد تا خوانند بتواند روند تاثیر افکار و خویشاوندی‌ها را بهتر بسنجد و «خردگریزی» را از «خردستیزی» تفکیک کند. فراموش نکنیم که نقد خرد، نفی خرد نیست.

هانس گئورگ گادامر (۲۰۰۲-۱۹۰۰ م)، نویسنده‌ی این کتاب در سن صدودو سالگی چشم از جهان فرو بست. او بنیان‌گذار هرمنوتیک فلسفی است.^۲ یعنی میراث فکری شلایر ماکر و دیلته^۳ را نقد و تکمیل کرده است. پس از نوشتن رساله‌ای در مورد افلاطون (۱۹۲۲ م) زیر نظر پُل ناتژپ^۴ استاد دانشگاه ماربورگ^۵ و نتوکانتی^۶، گادامر شاگرد هوسرل^۷ و هیدگر^۸ شد و رساله‌ی دوم خود را با هیدگر گذراند (۱۹۲۸ م). در ۱۹۴۹ م جانشین کارل یاسپرس^۹ شد و ضمن تدریس در دانشگاه هایدلبرگ^{۱۰} به تدوین اثر بزرگ^{۱۱} خود یعنی حقیقت و روش^{۱۲} پرداخت. گادامر با نظریه‌پردازان «مکتب فرانکفورت» مکاتبات و مباحثات بسیار داشت و طی سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۶۷ م جدل او در زمینه‌ی زبان و تاویل^{۱۳} با هابرماس زبانزد همگان بود^{۱۴} از ورای این کتاب غنای اندیشه‌ی گادامر و ارتباط ژرف وی با جهان‌بینی نیچه کاملاً نمایان است.

1- éclipse

۲- در مورد گادامر کتاب‌شناسی عظیمی موجود است. ر.ک. به: J. Grondin, E. Makita و نیز: علم هرمنوتیک ترجمه سعید حناتی کاشانی، هرمس ۱۳۷۷ ش؛ هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، ترجمه‌ی مسعود علیا، ققنوس ۱۳۸۱ ش.

3- Dilthey

4- Paul Natrop

5- Marbourg

6- néo-kantien

7- Husserl

8- Heidegger

9- Karl Jaspers

10- Heidelberg

11- opus magnum

۱۲- اثر Verité et Méthode (۱۹۶۰) به منزله‌ی «گفتاری در باب روش» Discours de la méthode هرمنوتیک است که به سه بُعد تجربه‌ی انسان یعنی هنر، تاریخ و زبان می‌پردازد.

۱۳- گادامر می‌گوید: «زبان تنها موجود قابل فهم است» و به «اراده‌ی معطوف به بیان» Volonté de dire و «حدیث نفس خلاق» monologue créateur نکیه می‌کند.

۱۴- هرمنوتیک گادامر الهام‌بخش نظریات هابرماس بوده است. ر.ک. به:

J. M. Vincent, "Fétichisme et Société", éd. Anthropos 1973, p. 278.

۱. مکتب فرانکفورت و کسوف عقلانیت

در ۱۹۲۳ م گروهی از متفکران آلمانی در فرانکفورت^۱ انجمن پژوهش‌های اجتماعی^۲ را تاسیس می‌کنند. ماکس هورکهایمر و فردریش پولوک^۳، گردانندگان اصلی این جریان نو مارکسیستی^۴ هستند و اشخاصی برجسته چون تئودور آدرنو، هربرت مارکوزه، والتر بنیامین، اریک فروم^۵ و افراد دیگری به آنها ملحق می‌شوند^۶ و «مکتب فرانکفورت» را شکل می‌دهند، مکتبی که تدوین‌کننده و مدافع «نظریه‌ی انتقادی»^۷ است. با شکل‌گیری نازیسم در آلمان (۱۹۳۲ م) و آغاز سرکوبی روشنفکران (به ویژه یهودی) و مخالفان، اغلب این افراد به ایالات متحده آمریکا مهاجرت می‌کنند و تا پایان جنگ دوم جهانی فعالیت و کار خود را خارج از آلمان می‌گذرانند (دانشگاه کلمبیا). پس از ۱۹۴۵، عده‌ای از آنان به وطن برمی‌گردند و به «مکتب فرانکفورت» جان تازه‌ای می‌بخشند^۸. در این میان هورکهایمر در دوره‌ی نخستین، نقش مهمتری داشت. ولی پس از جنگ، بیشتر آدرنو و سپس هابرماس (که امروزه نظریات او همه جا مطرح است) جریان فکری فرانکفورت را گسترش می‌دهند^۹. در بین آثار پیروان نظریه‌ی انتقادی یا مکتب فرانکفورت می‌توان به سه کتاب مهم اشاره کرد:

۱. دیالکتیک روشنگری نوشته‌ی هورکهایمر و آدرنو^{۱۰}.

-
- 1- Frankfurt 2- Institut für Sozialforschung
 3- Friedrich Pollock, Max Horkheimer 4- néo-marxiste
 5- Erick Fromm, Walter Benjamin, Herbert Marcuse, Theodor Adorno.
 ۶- به خصوص H. Grossmann, Leo Lowenthal و ارنست بلوخ Ernst Bloch که از «همراهان» این مکتب است ولی فرانکفورتی اصیل محسوب نمی‌شود.
 7- théorie critique
 ۸- مارکوزه در آمریکا می‌ماند و در سال ۱۹۷۵ فوت می‌کند.
 ۹- Jürgen Habermas، دستیار آدرنو شد و همراه با رالف دارندورف (R.Dahrendorf) اسکارنگت O. Negt، آلفرد اشمیت A. Schmidt و نظریه‌پردازانی چون کارل اوتو آبل K. Otto Apel و آکیل هاینس Axel Honneth میراث مکتب فرانکفورت را تداوم بخشید.
 10- Dialektik der Aufklärung 1947

۲. کسوف خرد نوشته‌ی هورکهایمر^۱.

۳. تئوری و پوایتیک نوشته‌ی هابرماس^۲.

این سه کتاب روند کلی فکر اندیشمندان فرانکفورت را از سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۰ نشان می‌دهند. به‌طور خلاصه نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت بر دو پایه استوار است: یکی بازخوانی و بازگشت به مارکس و دیگری بازخوانی و بازگشت به کانت^۳.

در واقع پیروان این مکتب می‌کوشند که میراث کانت را با ماتریالیسم تاریخی تلفیق کنند، چون معتقدند که بین مارکسیسم و کانتیسم خویشاوندی انتقادی هست که اجازه می‌دهد تا نظریه انتقادی شکل گیرد. شاید بتوان گفت که بینش انتقادی مکتب فرانکفورت در دو جهت پیش می‌رود: یکی نقد سرمایه‌داری و تأمل در مورد خرد دیالکتیک و دیگری نقد عصر روشنگری، ضمن الهام گرفتن و پذیرفتن برخی از آرمان‌های عصر روشنگری^۴. در اینجا به معرفی چند چهره‌ی برجسته این نهضت فکری می‌پردازیم.

الف - ماکس هورکهایمر

هورکهایمر رساله دکتری خود را در مورد کانت نوشته و در دروسی که در ۱۹۲۵ م مطرح کرد به مناسبات هگل و کانت توجه به‌خصوصی کرده است. توجه هورکهایمر در سال‌های ۳۰ تا ۴۰ به مارکس و کانت و هگل است و بعد از آن دوران می‌شود گفت که یک قرائت یا یک تفسیر مجدد از مارکسیسم ارائه می‌دهد و از ابعاد اسطوره‌ای^۵ و «مقدس» مارکسیسم

۱- *Eclipse de la raison* 1946

2- *Théorie et pratique* 1947

۳- در ۱۹۰۴، وِرلاندِر Vorlander، کانت و مارکس را می‌نویسد و علی‌رغم نقد کاونتسکی Kautsky زمینه‌ی تلفیق برخی مفاهیم مارکسیسم و کانتیسم را فراهم می‌سازد.

۴- ر.ک. به: P. L. Assoun, G. Raulet "Marxisme et Théorie Critique" Ed, Payot pp. 9-29; Arthur Herman, "the idea of decline in western history", Ed. The Free Press, 1997, pp. 295-328

۵- همانجا ص ۱۵-۱۲، هورکهایمر معتقد است که «نظریه‌ی انتقادی» به لحاظی با «ایده‌آلیسم آلمانی» کانتی قرابت دارد، زیرا با پوزیتیویسم و هم‌رنگی با جماعت (conformisme) مخالف است. ر.ک.

رسمی پرسش می‌کند و نگرش‌های به اصطلاح تکامل‌گرا و بینش کلاسیک مارکسیستی را نقد می‌کند. پس از جنگ جهانی دوم برداشت هورکهایمر نسبت به مارکسیسم کاملاً عوض شد، به طوری که در ۱۹۶۸ گفته بود که بیشتر باید به شوپنهاور و نیچه توجه کرد، زیرا از مارکس مطرح‌تر و به روزتر^۱ هستند. در واقع از سال‌های ۱۹۶۸ به بعد هورکهایمر معترف است که اندیشه‌های شوپنهاور و نیچه بر او تاثیر به‌سزایی داشته‌اند.^۲

ب - آدِرِنو

در ۱۹۲۳، تنودور آدِرِنو، رساله دکتری خود را درباره‌ی هوسرل^۳ دفاع می‌کند و سپس مانند هورکهایمر در همان سال‌های ۱۹۳۵-۱۹۳۰ توجه خاصی به کانت، مارکس و هگل نشان می‌دهد و به‌خصوص مدت‌ها درباره نقد خرد عملی کار می‌کند.^۴ ایرادی^۵ هم که اساساً آدِرِنو به کانت وارد می‌کند در مورد اخلاق مآبی اوست یعنی او کیش اخلاق کانت را نفی می‌کند و از «تبارشناسی اخلاق» نیچه ستایش می‌کند.^۶ آدِرِنو نه تنها دیالکتیک هگلی و مارکسیسم بوخارین^۷ بلکه نگرش‌های هیدگر و پوزیتیویسم کارل پوپر^۸ را زیر سوال می‌برد.^۹ او مانند نیچه علاقه‌ی زیادی به موسیقی (کلاسیک، مدرن، جاز) هنر و ادب (بکت^{۱۰}، برشت^{۱۱}، دادایسم^{۱۲}) دارد و کتابی در مورد واگنر نوشته است که سایه نیچه در

1- up to date

۲- همانجا ص ۸۵-۸۲.

3- Husserl

۴- Critique de la raison pratique اثر کانت. همانجا ص ۱۳.

۵- ر.ک. به: P. L. Assoun, G. Raulet, op. cit., p.137.

۶- ر.ک. به: Tar Zoltan, the Frankfurt School, Ed. Basil Wiley 1977, p.207.

۷- Boukharine - همانجا 4 Note و نیز: pp. 119-121. P. L. Assoun. G. Raulet op. cit.,

8- K. Popper

۹- همانجا ص. ۲۲۱ و نیز: J. M. Vincent, "Fétichisme et société", Ed. Anthropos, 1973, p.260.

10- Beckett

11- Brecht

12- Dadaïsme

مطالب آن مشاهده می‌شود.^۱

ج - مارکوزه

یکی دیگر از چهره‌های برجسته‌ی مکتب فرانکفورت هربرت مارکوزه است. از ۱۹۲۸، او دروس هیدگر، به ویژه موضوع «واقع‌بودگی»^۲ را دنبال می‌کند. مارکوزه در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۰ رساله‌ای در مورد هستی‌شناختی هگل می‌نویسد و در رابطه با نگرش دیلته و فلسفه‌ی حیات^۳ و نیز عقاید هیدگر به بررسی مناسبات خرد و حیات می‌پردازد.^۴ این سال‌ها را می‌توان دوران «خردگریزی» مارکوزه دانست.^۵ در نزد مارکوزه «نظریه انتقادی» صورت جدیدی پیدا می‌کند، یعنی جهان‌بینی مارکسیسم با روش هیدگر تلفیق می‌شود.^۶ او مانند نیچه در آثار انتقادی خود بر جنبه‌های ویرانگر و کاذب خرد تکیه می‌کند^۷ و به جسم و تن، غرایز نفسانی و تخیل بها می‌دهد.^۸ نظریات مارکوزه در نهضت دانشجویی ماه مه ۱۹۶۸ با رونق زیادی روبرو شد و نسل جوان آن دوران (و نیز نگارنده‌ی

۱- آذرنو نوازنده‌ی پیانو و آهنگ‌ساز نیز بود. او با آلبان برگ Alban Berg در شهر وین Vienne کار کرده و تا ۱۹۳۰ توجه اصلی‌اش به موسیقی می‌باشد. ر.ک. به:

Marc Jimenez Adorno, "Art, Idéologie et théorie de l'art", Éd. UGE 1973, pp.24-25, 60, 73.

2- facticité 3- Lebensphilosophie

۴- ر.ک. به: تیز مارکوزه: *L'ontologie hégélienne et les fondements d'une théorie de historicité*, 1932; P. A. Assoun, G. Raulot op. cit., pp. 70-71, 132-6.

۵- در همین سال‌هاست که هانری گربن به دیدن هیدگر می‌آید...

۶- ر.ک. به: P. L. Assoun, G. Raulot, op. cit., pp.109, 133-38.

۷- ر.ک. به: آثاری چون: *L'homme unidimensionnel Eros et civilisation, Raison et Révolution* و نیز:

F. Châtelet, F. Pisier-Kouchner, "Les Conceptions Politiques du 20^e siècle", Éd. Puf, 1983 p. 812; A. Herman, op. cit., pp.320-328

۸- اثر "Eros et civilisation" که ترکیبی از نظریات مارکس و فروید است نقد آرمان‌های زاهدانه و اخلاق توسط نیچه را تداوم می‌بخشد و با مطالبات دانشجویان ماه مه ۱۹۶۸ در زمینه آزادی‌های جنسی و اخلاقی مطابقت دارد. اینجانب (نویسنده‌ی این پیش‌گفتار) زمانی که در پاریس دانشجو بودم، در این «عصیان جوانان» حضور داشتم و برای تعدادی از دوستان ایرانی (آقایان بنی‌صدر، حبیبی، غضنفرپور، هراتی و غیره) کوی دانشگاه، طی چند جلسه مطالبی در مورد عقاید مارکوزه مطرح کردم (فولادوند).

این سطور) برخی از نگرش‌های او را از آن خود کردند.^۱

د- هابرماس

یورگن هابرماس که دستیار آذرنو است می‌کوشد پس از سال‌های ۱۹۵۰، نظریه‌ی انتقادی مکتب فرانکفورت را «بازسازی» کند. در واقع، واژه‌ی بازسازی^۲ بیانگر برنامه و اهداف او و کارش احیا و نوسازی نگرش‌ها می‌باشد. قرائتی که هابرماس انجام می‌دهد نوعی بازخوانی^۳ از کانت، فیخته^۴، هگل، مارکس و نیز از جریان‌های مختلف موجود، به ویژه پدیدارشناسی و هرمنوتیک^۵ گادامر^۶ است. یورگن هابرماس از پدیدارشناسی برای بازسازی نظریه‌ی انتقادی استفاده می‌کند و در ضمن به بازخوانی آثار کانت نیز می‌پردازد. در مورد نوشته‌ی معروف روشنگری چیست^۷؟ تأملی بنیادی انجام می‌دهد و می‌کوشد که نگرش‌های کانت را به شکل تازه‌ای مطرح کند. هابرماس در واقع می‌خواهد نظریه‌ی انتقادی را که از سال‌های ۱۹۲۰ به تحلیل مکانیسم‌های از خود بیگانگی و سلطه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری غربی پرداخته از طریق ارزیابی مجدد عصر روشنگری احیاء و متحول کند. او به موازات کار تجدید آرا مکتب فرانکفورت سعی می‌کند نظریه‌ای که بتواند آزادی و رهایی انسان را پاسخگو باشد طرح و تنظیم کند. به همین دلیل، بحثی در مورد اندیشه‌ی کانت تدوین می‌کند تا از دیدگاهی دیگر آرمان‌های عصر روشنگری را بازخوانی کند و توانمندی و پتانسیل‌های بالقوه‌ی دموکراسی بورژوایی را

۱- اما آذرنو و هورکهایمر با نهضت دانشجویی درگیر شدند و محبوبیت خود را میان جوانان معترض از دست دادند. ر.ک. به: P. L. Assoun, G. Raulet, op. cit., p. 145.

۲- reconstruction ر.ک. همانجا، ص ۱۰۱، ۱۸۷، ۲۰۸.

3- relecture

4- Fichte

5- phénoménologie

6- herméneutique

۷- ر.ک. به: همانجا، ص ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۸۲، ۲۱۵-۲۱۶.

۸- Was ist Aufklärung? همانها، ص ۱۴. در مقاله‌ی جزم‌اندیشی، خرد و تصمیم هابرماس اراده‌ی عقلانیت volunté de rationalité را که جنبه‌ی غیرابزاری دارد با نگرش‌های ماکس وبر Max Weber تکمیل می‌کند.

به جد بگیرد. شاید بتوان گفت که برخلاف نیچه و اندیشمندان دوران نخستین مکتب فرانکفورت هابرماس بیشتر تکیه بر جنبه‌ی «مثبت» روشنگری مدرنیته و سرمایه‌داری دارد و تنها در پی «اصلاح» نظام موجود است.^۱ او در کتاب‌های خود، مانند شناخت و علاقه (۱۹۶۴) و نظریه‌ی «عملکرد ارتباطی» (۱۹۸۰) نظریات جدیدی را مطرح می‌کند^۲، که نشان می‌دهد هابرماس دیگر با مارکس و کانت فاصله‌ی زیادی گرفته و توجه و فکر خود را در مسیر نظریه‌های زبان‌شناختی معاصر قرار داده است.^۳

به طور اجمالی می‌توان گفت که در قرن بیستم مدافعان «نظریه‌ی انتقادی» دو خط را دنبال کردند، یعنی دو نوع نقد^۴ را صورت دادند: خط اول در رابطه با مارکس است و نقد اقتصادی - سیاسی است. خط دوم، نقد خرد است که آغازش مربوط به کانت می‌شود و عکس‌العملی (دیالکتیک منفی یا سلبی) نسبت به هگل (دیالکتیک مثبت) و هگل محوری^۵ است. در این سطور به نقد اقتصادی - سیاسی سرمایه‌داری توجه نخواهیم داشت، اما بحث نقد خرد و عقلانیت^۶ را که یکی از محورهای اصلی بررسی‌های مکتب فرانکفورت در آن قرار دارد مطرح خواهیم کرد. برای طرفداران مکتب فرانکفورت، منطقی که از دوران مدرنیته حاکم شده، روندی است که طی عصر روشنگری و سلطه‌ی

۱- برخلاف پیشینیان خود، هابرماس می‌گوید «بار مثبت» سرمایه‌داری، علم و دموکراسی بورژوازی را مدنظر قرار دهد و گفتار او فاقد «شور انقلابی» آذرنر، هورکهایمر و مارکوزه است! ر.ک. به: J. M. Vincent, "Fétichisme et Société" op. cit., pp.225-260.

۲- ر.ک. به: Connaissance et intérêt; des Kommunikative Handelns.

۳- پژوهش‌های اساسی Austin, Searle, Strawson, Peirce مربوط به عملکرد زبان language می‌باشد.

۴- در مورد مفهوم نقد critique نزد فوئرباخ، کانت، هگل و مارکس. ر.ک. به: P. L. Assoun, G. Raulet, op. cit., pp.31-61.

۵- hégélianisme - به طور کلی، مکتب فرانکفورت سیستم فکری ایده‌آلیستی - پوزیتیویستی هگل را نمی‌پذیرد. ر.ک. همانجا، ص ۵۰-۴۴، ۲۳-۱۷؛ pp.810-812 op. cit., F. Châtelet.

6- rationalité

نظم نوین بورژوازی شکل گرفته و خرد و عقلانیت اساساً به خرد ابزاری^۱ (هابرماس اغلب واژه‌ی «خرد تحلیلی» را به کار می‌برد) برای حفظ سرمایه‌داری و نه رهایی انسان مبدل شده است. جنبه‌ی فلسفی خرد ابزاری را اکثر مریدان مکتب فرانکفورت بررسی کرده‌اند.^۲ از نظر هورکهایمر خرد هگلی، یک خرد ابزاری است، یعنی خردی نظام‌مند و ذهنی است که جوهر خود را پنهان کرده ولی در واقع می‌توان گفت که خرد سلطه است.^۳ آذرنو بر این باور است که سیستم هگلی عملاً پاسخگوی منطق سرمایه‌داری است، زیرا خود را با منطق بازار سرمایه‌داری تطبیق داده و در نهایت ابزار سرمایه است.^۴ خرد ابزاری از آغاز انقلاب فرانسه سیطره خود را بر جوامع غرب و سپس آهسته آهسته، بر تمامی جهان حاکم می‌کند. ضمن این که جنبه انتقادی هم ندارد، چون بنابر گفته هگل بین واقعیت^۵ و عقلانیت^۶ تفاوتی وجود ندارد.^۷ در دیدگاه هگلی نظام موجود بورژوازی زیر سوال نمی‌رود و این نکته‌ای است که برای پیروان مکتب فرانکفورت قابل پذیرش نمی‌باشد. هورکهایمر در کسوف خرد (۱۹۴۶) نقد خویش را در این چهارچوب ترسیم می‌کند و خرد هگلی را زیر سوال می‌برد.^۸ او یک بافت‌شکنی از میراث عصر روشنگر و نظام مدرن لیبرال بورژوا انجام می‌دهد.^۹ به طور خلاصه مریدان «نظریه‌ی انتقادی» اصل کانت را که پایه‌ی افکار عصر روشنگری نیز هست یعنی: «جرات کن از خردت استفاده کنی»^{۱۰} را بکار می‌برند، یعنی آنان این

1- raison instrumentale

۲- برخی از نظریه‌پردازان میان Vernunft خرد رهایی‌بخش و انتقادی و Verstand خرد فنی و علمی تفکیک قابل شده‌اند. ر.ک. به: آثار هورکهایمر، آذرنو، مارکوزه و نیز: P. L. Assoun, op. cit., pp.11/19. ۳- همانجا، ص ۲۰. ۴- همانجا و نیز ص ۱۲۳.

5- le réel

6- Le rationnel

۷- ر.ک. به: Hegel, "Leçons sur la Philosophie du Droit", préface, 1821.

۸- ر.ک. به: F. Châtelet, ... , op. cit., pp.812-3.

۹- ر.ک. به: P. L. Assoun, ... , op. cit., p.123.

شعار خردورزان را درباره خرد نیز انجام می‌دهند. مارکوزه نیز بحث مفصلی درباره‌ی میراث کانت و مفهوم «خرد» می‌کند و به وجوه ایده‌آلیستی و رهایی‌بخش آن می‌پردازد.^۱

در هر صورت، بازگشت به کانت به مارکسیست‌های «ناخلف»^۲ (= ناراستین) فرانکفورت اجازه می‌دهد تا از هر نوع خردزدگی، علم‌زدگی و اثبات محوری، یعنی پوزیتیویسم^۳ فاصله بگیرند، به خصوص از نگرش پوزیتیویستی هگل.^۴

اکثر اندیشمندان مکتب فرانکفورت تحت تاثیر افکار نیچه قرار گرفته‌اند، به ویژه نسل اول، یعنی هورکهایمر، آدورنو و مارکوزه. آنها در مساله‌ی نقد خرد از نیچه الهام می‌گیرند و به همین دلیل لازم است موضع نیچه را نسبت به خرد بازبینی کنیم تا ارتباط نیچه با خرد و نیز با خرد دوران روشنگری مشخص گردد. خواننده باید توجه داشته باشد که نقد خرد موجب «خردستیزی» و نفی خرد نیست. نیچه و مکتب فرانکفورت خرد را لازمه‌ی حیات بشر می‌دانند و مانند کانت خردورز هستند. آنان می‌کوشند کارکرد اندیشه‌ی انسان را درست ارزیابی کنند و عقل و عقلانیت را مطلق نکنند، یعنی «دیدگاه انتقادی» خود را نسبت به پدیده‌ها و مسایل از دست ندهند. می‌توان گفت که آنان «خردگریز» هستند، زیرا از خردزدگی یا کیش خرد دوری می‌جویند تا از سلطه‌ی ایدئولوژیک ذهنیات یا مفاهیم (ذهن‌بافی، سفسطه) در امان باشند.^۵ لوگر بوزیه^۶، بنیان‌گذار معماری مدرن، از مریدان نیچه بود. او می‌نویسد: «مستعصبان منطق مانند زنبور غیرقابل تحمل‌اند».^۷

۱- همانجا، ص ۱۲۴ و نیز: H. Marcuse, *Raison et Révolution*, éd. Minuit, 1969, p. 47.

2- hétérodoxe

3- positivisme

۴- ر.ک. به: P. L. Assoun, ... , op. cit., pp. 17-19.

۵- در مورد «خردگریزی» نیچه ر.ک. به: در شناخت نیچه، نشر نادر، ۱۳۸۴.

6- Le Cortusier

۷- Les fanatiques de la logique sont insupportables comme des guêpes - Nietzsche, ر.ک. به:

۲. نیچه و خرد

گفتیم که نقد خرد، نفی خرد نیست. نیچه اهل اندیشه‌ورزی است، اما از آدم خرد شیفته و خردزده گریزان است. مارتین هیدگر^۱ به برداشت انتقادی او از عقلانیت^۲ دقت کرده و نیچه را خردستیز نمی‌داند. نقد نیچه به خرد شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد و می‌شود آنان را دسته‌بندی کرد، همانطور که یاسپرس^۳ بررسی و ترسیم کرده است^۴:

نکته اول - نیچه اندیشه و فکر را برای مهار زندگی و شناخت حیات لازم و مفید می‌داند، یعنی او بر این باور است که ذهن و خرد آدمی اساساً وسیله‌ای است در خدمت حفظ و شکوفایی حیات و بافت و نقش معرفتی آن بیش از این نیست. در واقع عقل و به طور کلی اندیشه‌ی انسان قادر نیست هستی^۵ و شدن^۶ را بفهمد. اگر بخواهیم به زبان حافظ سخن بگوییم^۷ انسان قادر نیست «راز دهر» را کشف کند. عقل و ذهن بسیاری از چیزها را درک می‌کنند، اما همه‌ی داده‌های نهفته در جهان برای عقل انسان دست‌یافتنی نیست. نیچه در اکثر نوشته‌های خود بر مرزها و محدودیت‌های خرد انسان تکیه می‌کند.

نکته دوم - به عقیده‌ی نیچه خرد می‌تواند در زندگی انسان خطرناک و مضر نیز باشد، یعنی انسان کنونی در اشتباه است اگر فکر کند که خرد پاسخ همه چیز را می‌دهد. ما شاهد دستاوردهای علمی خطرناکی که انسان قرن بیستم با عقل خود به دست آورده، می‌باشیم. در مورد کارکرد

and "A architecture of our minds", Ed Kostka I. Wohlfarth, Getty Research Institute, 1999, Los Angeles, p.318, 331
تجددستیزی و ی بیانگر عدم تجددستیزی و خردستیزی وی است. اغلب اندیشه‌ورزان «حد منطق» را می‌شناسند.

1- M. Heidegger

2- rationalité

3- Jaspers

۴- ر.ک. به: K. Jaspers, "Nietzsche", Ed. Gallimard, 1950, pp.215-225.

5- être

6- devenir

۷- نیچه با حافظ آشنا است و در آثارش بیش از ده بار به او اشاره می‌کند. ر.ک. به مقاله‌ی اینجانب ایران‌مآبی نیچه در کتاب در شناخت نیچه: نشر نادر، تهران ۱۳۸۴ ش.

منفی عقل، نیچه می‌گوید: «اگر عملکرد بشر تنها بر پایه‌ی خرد و عقلانیت بود انسان مدت‌ها پیش از بین رفته بود»^۱.

نکته سوم - برخلاف متفکرانی که مدعی هستند جهان بر خرد استوار است نیچه می‌گوید تنها عنصر عقلانی که در جهان می‌شناسیم همین «رشته‌ی عقل» بشر است و بس^۲. برای نیچه روند ناموزون جهان بر عقل و عقلانیت استوار نیست و عقل ناچیز آدمی قادر نیست عظمت کیهان را بشناسد. نیچه بیشتر به وضع نابسامان و پریشان‌گیتی توجه دارد و مانند هراکلیت^۳ گردش آن را بر جنگ و تضاد نیروهای هستی بنا می‌کند^۴. یعنی اساس حیات دنیا بر جدال و آشفتگی قوار دارد و خرد آدمی تنها «چاشنی» و «رشته‌ی نازکی» است. از دید نیچه وجود خرد و منطق در جهان امری اتفاقی و نادر تلقی می‌شود، زیرا او شاهد «بی‌خردی»^۵ انسان و جهانش می‌باشد، به خصوص که از نظر نیچه هنوز انسان «زیادی انسانی» و ناآگاه است.

نکته چهارم - بدون شک، نیچه‌ی مورخ، آگاه از نابخردی‌های بشر و مخالف خوش‌باوری منطق‌گرایان است: آنان خیال می‌کنند منطق^۶ می‌تواند مشکل‌گشای تمام مسایل انسان باشد، زیرا «منطق‌زده‌ها» فکر می‌کنند منطق آنان معیار مطلق همه چیز است و در واقع اینان از خرد و منطق ناچیز خود خدایی ساخته‌اند، خدای جدیدی که به پرستش آن می‌پردازند. نیچه بر این باور است که چنین برداشتی ایدئولوژیک و کورکورانه است زیرا که این منطق‌زده‌ها برای خود کیش

۱- همانجا: K. Jaspers, op. cit., p. 217. نیچه می‌نویسد: «چرا باید به خرد اعتماد کنیم و به آن بدگمان نباشیم؟» ر.ک. به: اراده‌ی معطوف به قدرت، گفتار ۲۸۴.

۲- file de raison یا «رشته‌ی نازک عقل». ر.ک. به: همانجا، ص ۲۱۸.

۳- chaos. خائوس یا «پریشان‌گرد». اشاره به آفرینش جهان از نظر پیش سقراطیان ر.ک. به: حکمت شادان، کتاب سوم، گفتار ۱۰۹: ۱، p. 437. M. Heidegger, "Nietzsche", 1.1.

۴- Héraclite

۵- از نظر هراکلیت polemos یا جدال اصل شکل‌گیری و تحول هستی و گیتی می‌باشد.

۶- déraison

7- logique

جدیدی درست کرده‌اند.

نکاتی که مطرح کردیم نشان می‌دهد که نیچه خرد را لازمه‌ی زندگی و ابزار بسیار مفید و موثری برای مهار جهان و سرنوشت^۱ انسان می‌داند، ولی او توصیه می‌کند که انسان شیفته و دلباخته‌ی عقل و خرد نشود. انسان از طریق خرد و عقل می‌تواند زندگی روزمره و سرنوشت خود را مهار کند و در نتیجه به نقش خرد نباید کم بها داد. کاری که از دیرباز اندیشه‌ستیزان و خرافه‌پرستان انجام داده و خود را تسلیم جهالت و نابخردی می‌کنند. از دیدگاه نیچه گرچه ضمیر آگاه و عقلانیت بُعدی از وجود انسان است، اما این لایه نسبت به ضمیر ناآگاه ثانوی است^۲ و نیچه از یک «خرد بزرگ» سخن می‌راند که در جسم و تن ریشه دارد^۳ و نماد پیوند نفس، عقل و تن است.

انسان با همین عقل و خرد کوچک خود تلاش می‌کند که محیط و زندگی خود را بشناسد و مهار کند و از طریق عقل تصویری ترسیم کند که اساساً حقیقی نیست. با همین شناخت نسبی و غیرحقیقی انسان می‌تواند زندگی خود را پیش ببرد.

نیچه بر این باور است که این «منطق ذهنی» با خود واقعیت فاصله دارد و اساساً نوعی تخیل، تخمین و اشتباه است، ولی با همین زبان نارسا و دور از حقیقت به خواسته‌ها و احتیاجات عینی^۴ روزمره‌ی خود پاسخ می‌دهد

۱- مهار *maitrise*. از منظر نیچه عقل نیرویی برای برآورد و مقابله با نیروهای هستی است و «چیره شدن» شرط لازم تداوم حیات موجودات می‌باشد. مقوله‌ی استعاره اراده‌ی معطوف به قدرت *Wille zur macht* که ما «توان خواهی» ترجمه کردیم بیانگر روند نامرزون و متضاد نیروهای حیات است.

۲- ر.ک. به: حکمت شادان، کتاب ۴، گفتار ۳۳۳؛ غروب بنان، سآله‌ی سقراط گفتار ۱۰، نیچه مانند وُلتر *Voltaire* خرافه‌ستیز است.

۳- *Über Vernunft*. ر.ک. به: چنین گفت زرتشت، گفتار تحقیرکنندگان جسم و تن؛ در مورد تأثیر نیچه بر فروید و یونگ ر.ک. به: L. Corman, "Nietzsche psychologue des profondeurs", éd. PUF 1982, pp.206-277; P. Wotling, "La Pensée du Sous-Soi", éd. Allia 1999, pp.42-48.

4- besoin pratique

و زندگی خویش را می‌سازد. بنابراین ما انسان‌ها با ترسیم و تعبیر غلط از جهان و زندگی می‌توانیم زندگیمان را پیش ببریم یا حداقل حفظ کنیم.^۱ بنابراین دیدگاه، انسان سعی می‌کند که نیروها و پدیده‌های جهان را بشناسد و آنها را تا حدودی درک کند، اما هرگز این شناخت نمی‌تواند درست و کامل باشد.^۲ اساس برداشت اندیشه‌ی نیچه بر توانمندی نیروهای ناآگاه و غریزه‌های انسانی استوار است و از نظر او عامل شناخت و حتی فکر و عقلانیت انسان ریشه در عرصه‌ی غیرعقلانی «دل»، غریزه و جسم دارد.^۳

هر اندازه پیوند انسان با حیات و غریزه‌های او بیشتر شود و گسترش یابد مهار کردن و شناخت او غنی و قوی‌تر خواهد شد. هرچه پیوند بین چیزی که ما آن را «عقل» می‌نامیم و چیزی که «دل» نامیده می‌شود محکم‌تر باشد، انسان شکوفاتر و شناخت او بیشتر می‌شود. نیچه می‌گوید: انسان متجدد یا انسانی که گرفتار «نیست‌پنداری»^۴ می‌شود انسانی است که خردش از حیات و در واقع از دل جدا شده. گسستگی خرد و دل موجب «نیست‌پنداری» و از خودبیگانگی^۵ می‌شود. پس معیار اساسی نگرش نیچه، عقل نیست، بلکه عقلی است که با حیات و طبیعت آدمی پیوند دارد. «حیات» ریشه و اصل اندیشه و برآوردهای نیچه را ترسیم می‌کند.^۶ برای این که بتوانیم بهتر این موضع «خردگریز» نیچه را بشناسیم به چند

۱- در این مورد ر.ک. به: M. Heidegger, *Nietzsche*, t.1. pp.442-448; K.Jaspers, op. cit., pp.223-230.

۲- ر.ک. به: آثار نیچه، به ویژه حکمت شادان و فراوی نیک و بد.

۳- نگرش نیچه با غزالی قرابت دارد: «عقل خادم دل است... عقل را برای دل آفریده‌اند». ر.ک. به: کیمیای سعادت، جلد اول ۱۳۵۴، ص ۲۰.

4- nihilisme

5- aliénation

۶- در مورد مقوله‌ی «حیات» Vie ر.ک. به: هیدگر Heidegger, op. cit., t.1. p.439 برای «حیات» هیدگر معادل هستی یا وجود être را مطرح می‌کند (ر.ک. ص. ۴۴۳) و می‌کوشد مدلول زیست‌شناختی biologique آن را کم‌بها دهد. درباره‌ی پیوند اندیشه و حیات ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., pp.114-116.

فیلسوف و اندیشمند اشاره خواهیم کرد: سقراط، دکارت و کانت.

الف - نیچه و سقراط: می‌دانیم که نیچه احساس متضادی به این اندیشمند دارد. سقراط را ستایش می‌کند و هم تند به او می‌تازد. از نظر نیچه سقراط نماد خردشیفتگی و مظهر عرفان‌ستیزی است.^۱ او به این شخص «متفاوت»^۲ هم ارج می‌نهد و هم به او سخت می‌تازد. نیچه می‌گوید که این جدل باز^۳ ماهر^۴ پیوند میان غریزه و عقل، حیات و منطق، دل و خرد را از بین برده است و استبداد خرد^۵ را حاکم کرده است.^۶ سقراط برای جوانان آتن انسان تثوریک^۷ را الگو قرار می‌دهد، یعنی انسانی که تنها اهل عقل و منطق و استدلال است. آری، سقراط «حکیم»، هنر، شعر و موسیقی را عملاً نفی می‌کند.^۸

نیچه با چنین جهان‌بینی خردزده‌ای شدیداً مخالف است، زیرا انسان سقراطی می‌کوشد حد و حدودی ذهنی و منطقی برای حیات و نیروهای آفرینش تعیین و تحمیل کند.^۹ در واقع، غریزه‌زدایی در بینش سقراط موجب گسست خرد و دل گردیده و «نیست‌پنداری» را در یونان باستان گسترش داده است. از دیدگاه نیچه خرد شیفتگی سقراطی نقطه‌ی عطفی در تاریخ فلسفه به شمار می‌آید و به نوعی وارونه کردن ارزش‌ها^{۱۰} با سقراط آغاز می‌شود. سقراط با زیرکی و جذابیت اندیشه را به طرف منطق و دیالکتیک خشک سوق داده و نیچه که از دیالکتیک می‌گریزد این روند را منفی و انحطاطی می‌داند.^{۱۱} به طور اجمال موضع نیچه نسبت به

۱- ر.ک. به: فریدریش نیچه، واپسین شط حیات، نشر جامی، تهران، ۱۳۸۱ ش، ص ۸۴-۸۱.

2- différent 3- dialecticien

۴- ر.ک. به: غروب بتان، مساله سقراط، گفتار ۱۲.

5- tyrannie de la raison

۶- ر.ک. به: زایش تراژدی، گفتار سقراط و تراژدی.

7- homme théorique

۸- همانجا. ۹- ر.ک. به: G. Deleuze, "Nietzsche et la philosophie", p.114.

10- inversion des valeurs

۱۱- ر.ک. به: اراده‌ی معطوف به قدرت، گفتارهای ۳۷-۲۳۶.

سقراط همین است و می‌بینیم که سقراط منطق‌گرا و عرفان‌ستیز به لحاظی در برابر نیچه‌ی خردگریز ایستاده است.

ب - نیچه و دکارت: به طور کلی نیچه از منطق محوری دکارت‌گریزان است. او در آثارش اشاره‌های گوناگونی به پدر مکتب اصالت خرد^۱ و پدر بزرگ انقلاب فرانسه می‌کند.^۲

شایان ذکر است که خرد محوری آرمان‌های انقلاب فرانسه (۱۷۸۹-۱۷۹۳ م) باعث شد تا دکارت را پدر بزرگ انقلاب فرانسه بنامند. در آن دوران مراسم پرستش و کیش الهه‌ی خرد^۳ شکل می‌گیرد. مردم در آن مراسم با اشتیاق و هیجان جمع می‌شدند و به جای خدای مسیحیت الهه خرد را می‌پرستیدند! نیچه در آثارش چندین بار به دکارت اشاره می‌کند. گاهی از سطحی بودن یا ساده‌لوحی^۴ دکارت سخن می‌گوید و یا به همان گویی او^۵ اشاره دارد. او به ندرت از دکارت تعریف می‌کند، مگر به عنوان روش‌شناسی بزرگ^۶ و متفکری بی‌باک^۷.

نیچه در حکمت شادان، خرد محوری دکارت را عملاً و از گون می‌کند. در واقع، «فرضیه‌ی مشهور لاتین^۸ دکارت را به صورت وارونه نقل می‌کند، یعنی در برابر جمله‌ی مشهور دکارت که می‌گوید: «من می‌اندیشم، پس هستم»^۹ نیچه پاسخ می‌دهد: «من هستم، پس می‌اندیشم»^{۱۰}. در این گفتار

1- rationalisme

۲- ر.ک. به: نیچه، فراسوی نیک و بد، گفتار ۱۹۱.

3- culte de la déesse Raison

۴- ر.ک. به: همانجا و ارادوی معطوف به قدرت، گفتارهای ۲۶۰، ۲۹۲.

5- tautologie

۶- grand méthodologue - ر.ک. به: نیچه، دجال، گفتارهای ۱۴، ۵۹.

۷- ر.ک. به: دجال، گفتار ۱۴ (مقایسه حیوان و ماشین machine). در مورد نقد برداشت نیچه از دکارت ر.ک. به: A. Philonenko, "Nietzsche", Ed. de poche, 1995, pp.238-9.

8- Cogito ergo sum

9- Cogito, ergo sum

۱۰- Ergo cogito sum - ر.ک. به: حکمت شادان، گفتار ۲۷۶، کتاب ۴. در مورد رابطه‌ی پیچیده‌ی نیچه با دکارت هیدگر بررسی مفصلی انجام می‌دهد. ر.ک. به: Heidegger, op. cit., 1.2: M. 120-136 pp.105-110.

می‌بینیم که نگرش‌های نیچه و دکارت نسبت به عقل و هستی کاملاً متفاوت می‌باشد.^۱ برای نیچه خرد تنها انعکاسی از هستی است و عاقل^۲ مرکز ثقل عالم نیست. در ضمن در نوشته‌های نیچه ملاحظه می‌شود که او مواضع ضد دکارتی پاسکال^۳ و لایب نیتس^۴ را تایید می‌کند و به‌خصوص به پاسکال ارجاع می‌کند. با این که نیچه از لحاظ جهان‌بینی کاملاً با این «مسیحی مومن» اختلاف نظر دارد، اما علاقه‌ی خاصی به ایشان دارد. پاسکال مرید «منطق دل» است^۵ و مسیحیت را عقلانی کرده^۶ و نیچه برای پاسکال بیش از دکارت احترام قائل است.^۷ در مورد لایب نیتس هم به همین منوال، نیچه ژرف‌نگری آلمانی^۸ او را به ظاهر بینی دکارت ترجیح می‌دهد.^۹

شاید بتوان گفت که نیچه اساساً با ثنویت‌گرایی^{۱۰} دکارت که خرد و جسم را در برابر هم قرار می‌دهد و غریزه‌ها، عواطف و تن و نفس را تحقیر یا نفی می‌کند مخالف است.^{۱۱} زیرا از نظر نیچه انکار تن و نفس و بزرگ و مهم کردن عقل و روح انسان همان زهدمآبی^{۱۲} و حیات‌زدایی است که مسیحیت قرن‌ها انجام داده است.^{۱۳}

۱- از دیدگاه هیدگر نوعی پیوستگی متافیزیکی میان نیچه و دکارت دیده می‌شود (ر.ک. همانجا، pp. 140-150) و او معتقد است که نیچه قرائت یک جانبه از دیدگاه دکارت کرده است (همانجا، pp. 151-159). اما میشل هاربه اهمیت نقد نیچه از عاقل *sujet* دکارتی اشاره می‌کند. ر.ک. به: Michel Haar, *Nietzsche et la Métaphysique*, Ed, Gallimard, 1993, pp. 117, 127-141.

2- *sujet*

3- Pascal

4- Leibniz

5- *logique du coeur*. مضمون «دل» نزد نیچه بنیادی است.

6- ر.ک. به: اراده‌ی معطوف به قدرت، گفتار ۱۸۵.

7- ر.ک. به: حکمت شادان، کتاب ۵، گفتار ۳۵۷.

8- allemand

9- همانجا.

10- dualisme

۱۱- ر.ک. به: L. Corman, *Nietzsche*, op. cit., pp. 137-8.

12- ascétisme

۱۳- بنا بر گفته‌ی نیچه، پس از اخراج مسلمانان از اسپانیا حکومت مسیحی تمام حمام‌های شهر قرطبه (Cordoba) (۲۷۰ حمام وجود داشت) را تعطیل کرد زیرا از نظر کلیسا بهداشت و پاکیزگی تن بروری و شهرت‌رانی محسوب می‌شد! ر.ک. به: نیچه، دجال، گفتار ۲۱.

در واقع نیچه عملکرد دکارت را در مسیر مسیحیت قرار می‌دهد و همراهی او را با کلیسا برجسته می‌کند. چیزی که در دیدگاه دکارت نیچه را نیز آزرده می‌کند (علاوه بر این ثنویت و دوالیسم^۱ متافیزیکی که گفتیم) وجود نوعی یقین‌خواهی و نیاز به قطعیت^۲ است.^۳ این یقین‌خواهی افراطی دکارت نیچه را ناراحت می‌کند، زیرا دکارت که خودش مروج شک روشی^۴ و مبلغ چنین بینش پیشتازی است، این چنین نیازمند اطمینان و یقین شده است! در واقع دکارت گرفتار سراب‌های فکری و خردزدگی می‌باشد^۵ و نیچه این خردزدگی دکارت را نمی‌پذیرد و می‌نویسد: «حتی عاقل‌ترین آدم نیازمند است که گاهی به طبیعت باز گردد، یعنی رابطه غیر عقلانی بنیادی خود را با تمام چیزها لحاظ کند».^۶ می‌بینیم که این برداشت نیچه با عقل محوری دکارت متفاوت است. باید یادآور شوم که در مورد دکارت مواضع نیچه با اسپینوزا^۷ (فیلسوف به لحاظی نورواقی^۸) همخوانی دارد. اسپینوزا اهل شور و شادی^۹ است و برخلاف دکارت او به اهمیت جسم و تن و نفس توجه می‌کند و می‌توان گفت که تا حدودی موضع نیچه منطبق با برداشت‌های ضد دکارتهی در اسپینوزا است.^{۱۰}

ج - نیچه و کانت: نیچه از اهمیت انقلاب کپرنیکی کانت^{۱۱} آگاه است و

1- dualisme

2- désir - besoin de certitude

۳- ر.ک. به: حکمت شادان، کتاب ۵، گفتارهای ۳۴۷ و ۳۷۵، در مورد جنبه‌ی مثبت این «میل یقین‌خواهی» عقل، به گفتار ۲، کتاب نخست مراجعه کنید و نیز به پانویس ۵۰ در: C. Murin, *Nietzsche Problème*, PUM, Montréal, 1979, p.61

4- doute cartésien

۵- ر.ک. به: J. Granier, *Nietzsche Vie et Vérité*, PUF, 1971, pp. 49-50.

۶- ر.ک. به: انسانی زیادی انسانی، کتاب نخست، گفتار ۳۱.

7- Spinoza

8- néo-stoïcien

9- joie

۱۰- در نامه‌ای به آریبک Overbeck (به تاریخ ۱۸۸۱/۱/۳۰) نیچه به خورشاوندی فکری خود با اسپینوزا اشاره می‌کند. درباره‌ی نگرش اسپینوزا. ر.ک. به: اخلاق 2، *Ethique*, III. 2 و رساله در اصلاح فاهمه "*Traité de la Réforme de l'entendement*" ترجمه‌ی اسماعیل سعادت نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۴ ش. یادآور می‌شود که اسپینوزا نیز از اندیشه‌ی اسلامی (ابن میمون) ابن رشدیان پادویی بهره برده است.

11- révolution Copernicienne

به قول مفسران نیچه، جیانی واتیمو^۱ و ژیل دلوژ^۲، او خود را به لحاظی کانتی می‌پندارد، یعنی نیچه یک احساس خویشاوندی با کانت دارد.^۳ در نوشته‌های نیچه گاهی از نبوغ و زیرکی شیطنت‌آمیز^۴ و گاهی از حماقت و محافظه‌کاری کانت صحبت می‌شود.^۵

نیچه، کانت را در بعضی از نوشته‌هایش روانکاوی میان مایه^۶ یا «مسیحی خائن» می‌خواند.^۷ البته خواننده باید توجه کند که اصولاً (چه در مورد کانت و چه در مورد اشخاص و مسایل دیگر) در نوشته‌های نیچه یک حالت مشاجره قلمی با لحن تند به چشم می‌خورد. این جنبه‌ی افراطی جدلی و قلمی^۸ که گاهی در بیانات نیچه مشاهده می‌شود نباید خواننده را تحت تاثیر قرار دهد زیرا برداشت نامناسبی از نگرش‌های نیچه خواهد کرد.^۹

به طور اجمال می‌توان گفت که نیچه با اندیشه‌ی انتقادی کانت همراهی می‌کند، ولی زمانی که مشاهده می‌کند کانت برده‌ی خرد یا بنده‌ی اخلاق و دین حاکم می‌شود، سخت به کانت می‌تازد. شناخت نیچه از کانت بیشتر از طریق شوپنهاور^{۱۰} صورت گرفته، ولی این باعث نمی‌شود که ما ارزش گفتار نیچه را نادیده بگیریم و بگوییم که نوشته‌ها و داده‌هایی که نیچه در اختیار داشته بیشتر دست دوم بوده است.^{۱۱}

1- G. Vattimo

2- G. Deleuze

۳- ر.ک. به: G. Vattimo, *Introduction à Nietzsche*, Ed De Boeck, 1991, p.42.

G. Deleuze, op. cit., pp.58-59.

4- malice

۵- ر.ک. به: حکمت شادان، کتاب سوم، گفتار ۱۹۳.

6- médiocre

۷- ر.ک. به: غروب بتان، قسمت «خرد» در فلسفه، گفتار ۴.

8- polémique

۹- در زمینه‌ی هنر مشاجره‌ی قلمی *art de la polémique* نیچه خود را تواتمند می‌داند. ر.ک. به: 2, *Ecce homo. Pourquoi j'écris...*.

10- Schopenhauer

۱۱- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., p.187. یادآور می‌شوم که نیچه فیلسوف آکادمیک نیست ولی «ذاتاً» فیلسوف است. ر.ک. نیز به: A. Philonenko, op. cit., p.235.

ژیل دِلوز بر این باور است که قرائت غیر مستقیم کانت، نقد نیچه را کم‌بها نمی‌کند، زیرا اصل بصیرت فلسفی است، نه دانش فلسفی. حال نگاهی به برداشت‌های نیچه از کانت می‌اندازیم تا دست‌آوردها و کمبودهای اساسی اندیشه‌ی کانت را سبک و سنگین کنیم. در ابتدا دست‌آوردها و جنبه‌های مثبت اندیشه کانت را بر می‌شمریم:

۱. از نظر نیچه کانت نقش فعال و خلاقیت شناسنده (= عاقل^۱) را در بازسازی واقعیت برونی (= معقول^۲) درک کرده است، یعنی تفکیک کانتی میان واقعیت عینی^۳ و واقعیت مورد شناخت^۴ دست‌آورد مهمی می‌باشد.^۵ البته برای کانت بازسازی مذکور کاملاً ذهنی است در حالی که نیچه آن را نیز جسمی و زیستی می‌داند.

۲. کانت پی برده که علم و شناخت «حدی» دارد و او حدود این علم و شناخت را ترسیم کرده است.^۶ تعیین حد^۷ برای این عرصه‌ها توسط کانت انجام گرفت، کانتی که مخالف خرافات و جزم‌اندیشی‌های زمانه‌ی خود است. «مرزبندی» کردن خرد، علم و دین عملی است که با جهان‌بینی نیچه همخوانی دارد، زیرا نیچه نیز با جزم‌اندیشی علمای مسیحیت و علم‌پرستان مُدرن‌پسند^۸ درگیر است. به همین دلیل گاهی نیچه احساس کانتی بودن می‌کند.

۳. کانت متوجه شده که هدف انسان یا عاقل شناسنده^۹ بیشتر چیره شدن و مهار کردن^{۱۰} چیزها است، یعنی در واقع عامل شناسنده یا عاقل می‌خواهد بر محیط و چیزها «مسلط» شود و هدف اصلی‌اش همین است.^{۱۱}

1- sujet

2- objet

3- objet réel

4- objet de connaissance

۵- ر.ک. به: 38-437 pp. *H. Birault in Lectures de Nietzsche, Livre de Poche, 2000.*

۶- ر.ک. به: زایش قراژدی، گفتار ۱۸.

7- limite

8- modernité

9- sujet

10- maîtrise

۱۱- شناخت Herrschaftsgebilde یعنی شکل سلطه imperium است. ر.ک. به: 441-437 p. cit.

H. Birault, op.

هدف ثانوی عاقل شناسنده شناخت چیزها است. به عبارت دیگر کانت متوجه شده که عاقل شناسنده می‌خواهد جهان را مهار کند و این کار را از زاویه و نظرگاه^۱ خود و نه به خاطر «حقیقت»^۲ انجام می‌دهد. در واقع، عاقل شناسنده برداشت و «تخمینی» از امر معقول^۳ می‌کند تا بتواند مهارش کند.^۴

۴. نیچه می‌گوید نبوغ کانت این بوده که نقد خرد عملی^۵ خود را براساس خود خرد انجام داده است. یعنی نقد کانتی نقدی درو نمند^۶ است و این جزو دستاوردهای کانت محسوب می‌شود.^۷

۵. ترسیم چهره‌ی «فیلسوف قانونگذار» دستاورد دیگر کانت است. ایده‌ی فیلسوف قانونگذار و شارع را نخست کانت مطرح می‌کند. البته منشا آن به پیش سقراطیان برمی‌گردد ولی به طور کلی این ایده^۸ از دستاوردهای کانت محسوب می‌شود و خود نیچه آن را تکمیل می‌کند.^۹ اکنون ایرادهای اندیشه کانت از نظر نیچه را برمی‌شمریم:

۱. نیچه تفکیک کانت میان پدیده^{۱۰} و ذات یا چیز فی‌نفسه^{۱۱} را قبول ندارد. در واقع، او تفکیک‌های دوگانه‌ی کانت را اصولاً نمی‌پذیرد. نیچه می‌گوید که^{۱۲} این ثنویت‌نگری^{۱۳} کانت موجب می‌شود که برای

1- perspective

2- vérité

3- objet

۴- همانجا، ص ۴۳۹، کانت و به‌خصوص نیچه شناخت را مترادف با تسلط می‌داند یعنی «ذات» علم و شناخت چیره‌گی است. در ضمن، نیچه بر تفسیر *interprétation* پدیده‌ها تکیه می‌کند و شناخت را بیشتر خطا *erreur* و تخیل *illusion* می‌داند، یعنی کار شناسنده و منسّر اساساً خطایابی و جعل‌سازی *falsification* است.

5- *Critique de la Raison Pratique*

6- immanent

۷- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., p.104.

8- philosophe législateur

۹- همانجا، ص ۱۰۸-۱۰۴: Nietzsche, *Par-delà le bien et le mal*.

10- phénomène

11- chose en soi = noumène

۱۲- ر.ک. به: حکمت شادان، کتاب ۵، گفتار ۳۵۴؛

G. Deleuze, op. cit., p.100, P. Chassard, *Nietzsche Finalisme et Histoire*, Ed. Copernic, 1977.

pp.46-48, p.92

13- dualisme

عافل‌شناسانده احساس، حواس و حیات را ناچیز شمرد و ادراک و ذهن مهم‌تر از آنچه که هستند ترسیم‌کنند. در زمینه‌ی شناخت نیچه توجه به پدیده^۱ و فعالیت‌شناسانده دارد و وجود «چیز فی‌نفسه» را نفی^۲ می‌کند^۳. برخلاف کانت، از دیدگاه نیچه «چیزی» در پس پرده نیست و خردشناسانده ابزار مفیدی برای تحقق نیازهای انسان است. در نتیجه، روند شناخت تنها به اصول پیشینی^۴ کانت خلاصه نمی‌شود، بلکه نیازهای عینی و حیاتی انسان باید در نظر گرفته شوند چون تعیین‌کننده‌اند^۵.

۲. نیچه در نوشته‌های خود، سخت به نگرش اخلاقی کانت می‌تازد و مفاهیم «وظیفه»^۶ و «الزام درونی» (تکلیف)^۷ را به ریشخند می‌گیرد. از دیدگاه نیچه اخلاق‌مآبی^۸ کانت به لحاظی کارکردی ضدحیات دارد و آدمی را از واقعیات جهان و زمین دور می‌سازد^۹. به عنوان مثال نیچه با الهام از شوپنهاور به «کانت پیر»^{۱۰} می‌تازد و بار ریشخند به او می‌گوید «دوست من دیگر از این الزام درونی (تکلیف) حرف مزن»^{۱۱}.

۳. ایراد دیگر نیچه این است که کانت هرگز ارزش حقیقت را زیر سوال نمی‌برد^{۱۲}. علت آن نیز اساساً به محافظه‌کاری و زهداندیشی کانت برمی‌گردد، زیرا او آخرین فیلسوف دوران کلاسیک است و قادر نیست

1- phénomène

2- chose en soi

۳- ر.ک. به: P. Chassard, op. cit., 147, L. Corman, op. cit., p. 291.

4- a priori

۵- همانجا، ص ۳۰۳-۲۹۴. معیار نهایی نیچه غریزه و حیات است.

6- devoir

7- impératif catégorique

8- moralisme

۹- ر.ک. به: دجال، گفتار ۱۱؛ P. Chassard, op. cit., pp. 47-48؛ می‌توان گفت که کانت جهان حواس mundus sensibilis را فدای جهان ذهن و ادراک mundus intelligibilis کرده است. از نظر نیچه گونه و حافظ آزاد مردانی هستند که هردو دنیا را در خود تلفیق کردند. ر.ک. به: ازاده‌ی معطوف به قدرت، گفتار ۴۸۲.

10- le vieux kant

۱۱- ر.ک. به: فراسوی نیک و بد، گفتارهای ۵ و ۱۱؛ حکمت شادان، کتاب ۴، گفتار ۳۳۵.

۱۲- ر.ک. به: تبارشناسی اخلاق، کتاب سوم، گفتار ۲۴؛ 108، G. Deleuze, op. cit., p.

کیش اخلاق و زهد را رها کند، یعنی کانت عملاً راه لایبنیتس را دنبال می‌کند. لایبنیتس گفته بود: «حقایق جدیدی را مطرح کنیم بدون این که احساسات مرسوم و جا افتاده‌ی مردم زیر و رو شود»^۱. در واقع، نیچه می‌گوید کانت محافظه‌کاری‌های لایبنیتس را تداوم بخشیده است. به زبان دیگر از نظر او کانت «پیر» با حیات و خرد و ایمان یک رابطه منفعل و پیش پا افتاده دارد.

۴. به خاطر همین وجه محافظه‌کارانه و اخلاق‌زده‌ی کانت «پیر»، «فیلسوف قانون‌گزار» ارزش‌های حاکم و باورهای موجود را پذیرفته است.^۲ فیلسوف قانون‌گزار کانت اندیشه‌های تاییدکننده و مثبت^۳ ندارد زیرا او نیز «کارگر فلسفه» است^۴ و از حیات، غریزه‌ها و جسم خودگسسته است.

۵. نقد درونمند^۵ کانت نیز موثر نمی‌تواند باشد زیرا از دیدگاه نیچه در نقد کانت خرد هم قاضی است و هم متهم و این تضاد را با بینش و روش‌هایی که کانت در اختیار دارد نمی‌توان حل کرد.^۶ برای اجرای یک نقد درونمند واقعی کانت باید نظریه‌ی «اراده‌ی معطوف به قدرت»^۷ (یا توان‌خواهی) و نگرش نظرگاه محوری^۸ را به کار می‌برد! این حرف نیچه است، یعنی نقد درونمند محتاج معیار و روش‌های دیگری است که متاسفانه کانت، متفکر «کلاسیک»، از آن برخوردار نیست.

برای روشن کردن موضع نیچه در برابر کانت به برداشت ژیل دلوز اشاره خواهیم کرد. از نظر ایشان نیچه فیلسوف ارزش‌ها و معنا^۹ است و در واقع

۱- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., p.119.

۲- ر.ک. به: ملاحظات خلاف زمانه، D. Strauss و Schopenhauer.

3- affirmative

۴- اصطلاح Ouvrier de la philosophie ر.ک. به: فراسوی نیک و بد، گفتار ۲۱۱.

5- immanent

۶- ر.ک. به: اراده‌ی معطوف به قدرت، گفتار ۴۷۳، G. Deleuze, op. cit., p. 424.

op. cit., p.104 424;

7- wille zur macht

8- perspectivisme

9- sens et valeur

صحنه و رسالت فلسفه را جور دیگری می‌بیند. از نظر نیچه فلسفه نقد ارزش‌ها است در حالی که ارزش در بینش فلسفی کانت به طور اساسی مطرح نمی‌شود: نقد واقعی شکل‌گیری و تکوین این ارزش‌ها را مطرح می‌کند ولی کانت هرگز به منشأ و آفرینش این ارزش‌ها مراجعه نمی‌کند. نقدی که نیچه از ارزش‌ها می‌کند همراه با پذیرش ارزش‌های موجود نیست، کاری که کانت انجام می‌دهد. نقد نیچه، نقد تبارشناختی^۱ است.^۲ ژیل دلوژ بر این باور است که نیچه ترکیبی از تبارشناسی^۳ و نقد^۴ صورت می‌دهد و این تلفیق او را از کانت جدا می‌سازد.^۵

آری، برخلاف کانت، نیچه از طرفی با نشان دادن منشأ و تکوین باورها و ارزش‌ها و از طرف دیگر با تفسیر این ارزش‌ها (ارسطوزدایی و نقد ریشه‌ای^۶ آنان) یک نقد تمام عیار انجام می‌دهد. به‌خصوص که نیچه ارزیابی باورها را با حیات و زندگی می‌سنجد. برای نیچه معیار معیارها حیات صعودی^۷ است که پایه ارزیابی او را ترسیم و بنا می‌کند، حیاتی که تبلور بودن - شدن است.^۸ در نگرش کانت نه تبارشناسی^۹ و نه شدن^{۱۰} مطرح است. بنابراین نقد کانتی که اخلاق محور و خادم حیات نزولی^{۱۱} است ارتباطی با آینده نمی‌تواند داشته باشد.^{۱۲} ژیل دلوژ بر این باور است که میان کانت و نیچه یک نوع خویشاوندی و

1- généalogique

۲- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., pp.99-106. یادآور می‌شود که ژیل دلوژ کتابی درباره کانت نوشته است. ر.ک. به: La philosophie critique de Kant éd. PUF, 1963.

3- généalogie

4- critique

۵- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., p.100. کتاب نظام‌مند systématique تبارشناسی اخلاق حاصل این نقد تبارشناختی می‌باشد.

6- radicale

7- vie ascendante

۸- être-devenir - ر.ک. به: ملاحظات خلاف زمانه، کتاب دوم، گفتار ۲؛ Deleuze, op. cit., pp.114-116.

9- généalogie

10- devenir

11- vie réactive

۱۲- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., pp.105-108, 114-115.

یک نوع رقابت وجود دارد، زیرا نیچه پروژه^۱ نقادی کانت را تداوم می‌بخشد ولی براساس مفاهیم و نگرش دیگری ترسیم می‌کند^۲. تبارشناسی اخلاق کتاب نظام‌مند^۳ نیچه^۴ در واقع یک نوع «نقد خردناب» است که به شکل جدیدی تدوین شده است.

همانطور که مارکس دیالکتیک هگل را «بر روی پا» قرار داد^۵ نیچه هم نقد کانت را سرپا کرد. در چهارچوب بینش نیچه نقد کانت «وارونه»، «آبکی» و سازش‌کارانه است و نقدی است سنتی و «محترمانه»^۶.

نیچه برداشت جالبی از نقد و فلسفه‌ی کانت دارد: او می‌گوید که نقد و فلسفه‌ی کانت دارای «خون کشیشی» است، یعنی خون علمای مسیحیت به نوعی دیدگاه و جهان‌بینی کانت را آلوده کرده است^۷. به همین سبب نقد کانتی اساساً خود ارزش‌ها را نقد نمی‌کند، بلکه ارزش‌های به اصطلاح کاذب و نامناسب و غیراخلاقی را نقد می‌کند فضیلت کاذب^۸، دانش کاذب^۹ و دین کاذب^{۱۰}. از دیدگاه نیچه نقد کانت نمی‌تواند تمام عیار باشد، چون اخلاق‌زده و خردزده است^{۱۱}. ضعف و ناتوانی نقد کانت به این خاطر است که دیدگاه کانت از شیوه‌ی تبارشناسی، نگرش نظرگاه محوری و مقوله‌ی اراده‌ی معطوف به قدرت برخوردار نیست. باید اضافه کنیم که نیچه بر این باور است که «فیلسوف آینده» و اندیشه‌ورز اصیل یک «آزادمرد»^{۱۲} است که با آزاداندیش^{۱۳} متفاوت است (مفهوم^{۱۴} نیچه با واژه‌ی^{۱۵} فرانسوی معادل

1- projet

۲- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., pp.58-59.

3- systématique

4- généalogie de la morale

5- remettre sur pied la dialectique de Marx

۶- همانجا، ص 101. Ibid.

۷- ر.ک. به: نیچه، دجال، گفتار ۱۰، L'Antéchrist.

8- fausse vertu

9- faux savoir

10- fausse religion

۱۱- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., p.103-6.

12- frei geist

13- frei denker

14- esprit libre

15- libre penseur

نیست)، یعنی نیچه باور دارد که «آزادمرد» یا «آزاد روح» باید خود را از سلطه و جذبه‌ی همه‌ی چیزها رها کند. او باید خود را از بند عقاید جزئی آزاد کند و هیچ سطره‌ای را نپذیرد: نه کیش خرد، دین و علم، نه یوغ دولت، اخلاق و بی‌ایمانی^۱. فیلسوف آینده، فیلسوف آزادمرد، نباید «شیفته» یا «بنده»ی چیزی باشد. زیرا به مرور زندانی مدار بسته‌ی ایدئولوژی می‌شود. مثلاً کانت گرفتار یک وابستگی ضدوجودی - حیاتی شد و وابستگی و فرمانبری^۲ وی^۳ او را در باتلاق اخلاق و بینش حاکم مسیحیت کشاند. آری، فیلسوف آینده باید بیدار و هوشیار^۴ باشد و از «هاله»ی^۵ عقیدتی دوری و گریز کند: «هاله»ی خرد، «هاله»ی اخلاق و غیره آدمی را تبدیل به بره و برده می‌کند! نیچه اشاره‌ای هم به الگوی «آزادمردی» دارد: او نهضت اسماعیلیه و حسن صباح را در نظر می‌گیرد و می‌گوید که نگرش اسماعیلیه به لحاظی آزادمردی را بیان می‌کند، زیرا «راستان» یا رادمردان^۶ نهضت، از هر آرمان و باور مطلق دوری می‌کردند، زیرا به قداست این نوع آرمان‌ها شک و تردید داشتند^۷. مطلق‌زدایی و آزادمنشی همان شیوه‌ی خردگریزی یا آرمان‌گریزی است که نقد تبارشناختی نیچه مجری آن است.

د - نیچه و خردمحوری عصر روشنگری: اکنون نگاهی به عصر روشنگری می‌اندازیم و به نقد نیچه از آرمان‌های روشنگری می‌پردازیم. نیچه نسبت به عصر روشنگری برآوردی مثبت و منفی انجام می‌دهد^۸.

۱- در مورد «آزاد مرد» یا «آزاد روح» frei geist, esprit libre ر.ک. به: همانجا. G. Deleuze, op. cit., pp.67-68 «فراسوی نیک و بد» گفتار ۴۱.

2- parere

۳- ر.ک. به: G. Deleuze, op. cit., p.105. فیلسوف قانونگذار اهل «فرماندهی» jubere و نه «فرمانبری» parere است.

4- éveillé

5- aura

6- véricides

۷- ر.ک. به: تبارشناسی اخلاق، گفتار ۲۴، قسمت سوم، در مورد ایران‌مآبی نیچه ر.ک. به: در ساخت نیچه، نشر نادر، تهران ۱۳۸۴ ش.

۸- این برداشت دوگانه در آناری چون انسانی زیادی انسانی و سیده‌دم منعکس شده است.

بنابراین برای مشخص کردن این برآورد به نگرش او نسبت به دو نماینده برجسته‌ی این عصر، یکی ولتر^۱ و دیگری روسو^۲ مراجعه می‌کنیم. به طور اجمال می‌توان گفت نیچه گرایشی «مثبت» به ولتر و گرایشی «منفی» به روسو دارد. از نظر نیچه آن «بار» روشنگری که در عقاید ولتر تبلور یافته قابل تأیید است. یعنی نیچه در واقع آن خرافات‌زدایی، عقلانیت انتقادی و خردورزی که در نوشته‌ها و نگرش‌های ولتر و روسو وجود دارد را می‌پذیرد.^۳ اما تخیلات انقلابی، و رمانتیسم^۴ و عوام‌زدگی روسویی را قبول ندارد. نیچه انقلابیون و کسانی را که باورهای تخیلی و رمانتیکی مثل روسو دارند و فکر می‌کنند که خرد همه چیز را حل خواهد کرد (یعنی گرفتار خردزدگی هستند) قبول ندارد و کاملاً نفی می‌کند.^۵

پس ما می‌توانیم بگوییم که نیچه قسمت مثبت (به ویژه آن خردی که اخلاق‌زدایی می‌کند) عصر روشنگری و خود به خود تجدد‌رهای بخش را می‌پذیرد. اما آن حالت‌های احساساتی و «بار» رمانتیکی و عوام‌زدگی موجود در افکار روسو (نماد انقلاب کبیر) را کاملاً نفی می‌کند.

نیچه بر این باور است که منطق روسو منطق مسیحی است، یعنی منطق عوام‌پسند که بر کینه پایه‌گذاری شده و منطقی ایدئولوژیک و اخلاق‌زده است.

از نظر نیچه ولتر اهل تسامح^۶ ولی برعکس روسو فردی متعصب، عوام‌زده و خیال‌پرداز است.^۷ نیچه در برابری طلبی روسو جنبه‌های

1- Voltaire

2- Rousseau

۳- ر.ک. به: A. Philonenko, op. cit., pp.72-73.

4- romantisme

۵- مانند بتهون Beethoven نیچه بر این باور است که «عصر روشنگری ذهن‌ها را تسخیر کرده است نه دل‌ها را». ر.ک. به: P. Putz in *Oeuvres Complètes de Nietzsche*, t.1, pp.959-956, éd. Bouquins فلیپ رنو بر این باور است که نیچه یک مدرن ضد مدرن moderne anti-moderne است. ر.ک. به: همانجا، Philippe Raynaud in *Oeuvres Complètes*, t.2, préface.

6- Tolérance

۷- ر.ک. به: J. Lacoste in *Oeuvres complètes de Nietzsche, "Nietzsche et la civilisation"*.

ضدتمدنی و متافیزیکی می‌بیند و خوش‌باوری و سادگی او را مسخره می‌کند. در واقع نیچه میراث ولتری عصر روشنگری را می‌پذیرد و تجدد ولتری مآب را قبول دارد، اما تجددی که همگون‌ساز^۱ و روسویی‌گونه باشد را نمی‌پذیرد. او بینش انقلابی روسو را کنار می‌گذارد و بینش تسامح خواه ولتر را، که از لحاظ اجتماعی - سیاسی جنبه‌ی اصلاح‌طلبانه دارد، ترجیح می‌دهد.^۲

در این پیش‌گفتار کوشش کردیم موضع نیچه را نسبت به خرد و عقلانیت ترسیم کنیم تا خواننده بتواند تاثیر «خرد‌گریزی» و «اندیشه انتقادی» او را بر مکتب فرانکفورت ارزیابی کند. آری، خردورزی، خرد شیفتگی نیست.

حامد فولادوند

تهران - ۱۵ آذر ۱۳۸۳

francaise", éd. Bouquins. T.1, pp.1338-1345.

1- niveleur

۲- همانجا، pp.99-108، Nietzsche et la Question Politique, Éd. Sirey, 1977، در مورد موضع نیچه نسبت به انقلاب کبیر فرانسه ر.ک. به نیچه، واپسین شط حیات، نشر جامی، تهران ۱۳۸۲ ش، ص ۲۱۱.